

وحدت ملی از دیدگاه هنر و تاثیر آن در هنر

پاسخی روشن ندارند و اگر خوشبینانه تصور کنیم حداقل در بازگو کردن معنا و مفهوم این واژه‌ها با یکدیگر اتفاق کلمه نخواهند داشت .

سبب این عدم توافق در مفهوم یک‌واژه آنستکه این کلمات در ادوار مختلف تاریخی زبان ما ، معانی مختلفی پیدا کرده‌اند و همه این معانی به روزگار ما رسیده است و هر کدام از این معانی نیز کاربرد خاصی دارد و از سویی دیگر در ترجمه آثار خارجی این واژه‌ها به جای مفاهیم گوناگونی به کار گرفته شده‌اند . در حالیکه امروز نیز ما برای هر کدام از این واژه‌ها مفهومی جدید قائلیم .

فی‌المثل کلمه " هنر " روزگاری به مفهوم صفات

برخی واژه‌ها را به راحتی بر زبان می‌رانیم و کرارا " می‌شنویم ، بدون اینکه مفهوم روشنی از آن در ذهن داشته باشیم . شاید این گونه‌واژه‌ها رایج - و غالباً " با کار برد وسیع - در نظر چنان واضح می‌نماید که زحمت اندیشیدن درباره مفهوم آنها را به خود نمی‌دهیم . از این جمله‌اند واژه‌های وحدت ، ملت ، هنر و هنرمند .

مفهوم این کلمات و ترکیب آنها با یکدیگر و یا ترکیب آنها با کلمات دیگر ذهن را متبادر به چه منظور و معنایی می‌کند ؟

به طور یقین اغلب کسانی که این واژه‌ها و ترکیبهای آنها به کار می‌برند در قبال این پرسش

اکنسای از قبیل شمشیرزنی و سوارکاری و تیراندازی به کار می‌رفت و در قبایل کلمه "گوهر یا گهر به معنی صفات ارشی و نژادی قرار می‌گرفت .

هنر برتر از گوهر آمد پدید

یا

هنر نزد ایرانیانست و پس

(فردوسی)

روزگاری نیز به مفهوم تجربه اندوختن و تجربه داشتن و تبخرو مهارت در کار استعمال عام داشت . مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار تا به یکی تجربه آموختن در دگری تجربه بردن به کار

(سعدی)

روندگان طریقت به نیم جون خرد

قبای اطلس آنکس که از هنر عاری است

(حافظ)

این مفهوم هنوز هم در بین ما رایج است و بارها کارگران ما هر را " هنرمند " گفته یا شنیده ایم . در اواسط دوران قاجار که تمدن و فرهنگ غرب از طریق مسافرت ایرانیان به اروپا و ترجمه آثار غربی به ایران راه یافت مترجمان ما به جای کلمه "art فرانسه واژه "صنعت را به کار بردند به اعتبار آنکه در گذشته شعر صنعت بود .

"شاعری صنعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند و التثام قیاسات منتجه" (۱)

تا اواسط شاهنشاهی پهلوی اول ، کلمه "صنعت به جای هنر کار برد و مورد استعمال داشت .

"... فکرمی کردم تنها چیزی که ممکن است مرا مشغول کند و شکنجه‌های روحی مرا تخفیف دهد صنعت است . (باخنده "المناک) صنعت ، در سایه صنعت پناه بردم ، تمام عمر خود را صرف صنعت کردم غافل از اینکه بالاترین دشمن من همان صنعت بود" (۲)

پس از تأسیس فرهنگستان کلمه " هنر به جای Art به کار گرفته شده و ترکیبات آن نیز در قبال مفاهیم گونه گونه قرار گرفت از جمله هنرمند در ترجمه " کلمه "آرتیست (Artiste) و هنرپیشه به معنی آکتور (Acteur) و هنر آموز به معنی (Maître de l'art) و هنرجو به معنی (Etudian de l'art) رایج و به کار گرفته شد .

در این نوشته که قصد غائی بررسی تأثیر وحدت ملی بر هنر و تعریف وحدت ملی از دیدگاه هنر و هنرمند است ، ناچار خواهیم بود که به مفاهیم امروزی این کلمات توجه کنیم و تعاریف امروزی این واژهها (حداقل تعاریف مورد قبول اکثر هنرمندان) را به دست دهیم . کمترین نفعی که از این تعاریف متصور است این خواهد بود که در این مقال بر مبانی فکری و عقیدتی معینی ، سخن بنیان خواهد

گرفت و خواننده پژوهشگر را در تحلیل و نقد مطالب یاوری خواهد کرد .

وحدت :

وحدت در غیاب اللغات ، یگانه شدن ، تنهایی -
در فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) ، یگانگی ، یکتایی ،
تنهایی و انفرادی در تاج المصا در سیهقی ، یگانه شدن -
در آندراج ، یکی بودن ، یکتایی ، تنهایی ، یگانه شدن -
در مذهب الاسماء ، یگانگی و وحدانیت - در اقرب -
الموارد و منتهی الارب : تنها و یکتا ماندن (۳)
و در فرهنگ معین ، یکی بودن ، یگانه ، مقابل کثرت
معنی شده است (۴)

در فرهنگ علوم عقلی (۵) در معنی وحدت
آمده است .

" وحدت مقابل کثرت است و از اموری است
که قابل تحدید و تعریف نمی باشد مگر به مقابلیت
کثرت " (۶) .

اگر بخواهیم معنی کلمه وحدت را در
مقابلیت (مقابل کردن) کثرت جستجو کنیم چیزی
به دست نمی آوریم و گذاشتن وحدت در مقابل (ضد)
کثرت نیز نمی تواند صحیح باشد چه به این اعتبار
معنی دیگر کلمه وحدت " قلت " خواهد بود چنانکه
در فرهنگ معین آمده است .

قلت : کمی ، اندکی ، مقابل کثرت (۷)
حال آنکه خواهیم دید که هر قلتی ممکن است

در ذات خود دارای وحدت باشد یا نباشد همانطور
که در کثرت ، هم امکان وحدت و هم امکان عدم
وحدت وجود دارد .

انگیزه آنکه فرهنگ نویسان کثرت را در برابر
وحدت قرار می دهند ناشی از عقاید متصوفه و مباحثی
است که درباره تصوف و وحدت وجود مطرح شده
است .

وحدت وجود :

درباره جهان آفرینش دو نظریه متضاد وجود

۱ - چهار مقاله نظامی عروضی به تصحیح محمد
قزوینی و به اهتمام دکتر محمد معین چاپ ششم
ص ۴۳

۲ - زندگی و آثار رضا کمال (شهرزاد) تألیف
ابوالقاسم جنتی عطایی ص ۱۶۷

۳ - به نقل از فرهنگ دهخدا حرف (و) شماره
مسلسل ۱۱۶ ص ۱۳۲

۴ - ص ۴۹۸۸

۵ - تألیف دکتر سجادی ص ۶۲۳

۶ - عین این تعریف بدون ذکر مأخذ در فرهنگ
معین آمده است با این تفاوت که کلمه تحدید
" تمدید " و مقابلیت " مقابله " چاپ شده است .

۷ - ص ۲۷۱۱

دارد یکی نظریه^۴ مذهبی که خدا را به کلی از جهان
جدامی پندارد و دیگر نظریه^۵ وحدت وجودی مطلق
که همه را در خدا می انگارد (۸)
فما تم الا الله لا شئی غیره

وما تم الا الوحده الوحده (۹)
یا به عبارت دیگر وحدت وجود عبارتست از
آنکه:

" موجودات را همه یک وجود حق سبحانه و
تعالی دانستن و وجود ماسوی را محض اعتبارات
شمردن چنانچه موج و حباب و گرداب و قطره و
زاله همه را یک آب پنداشتن " (۱۰)

آن بحر چه بود عین آن موج
وان موج چه بود عین دریا

صوفیان برای آنکه بتوانند این دو نظریه را
به هم نزدیک کنند از نظریه^۶ دیگری کمک گرفتند
که عبارت باشد از پرورش مفهوم یونانی "بود" و
"نبود" و تطبیق آن با عقاید اسلامی؛ برای آنکه

بتوان به " نبود" واقعیتی منفی نسبت داد و قائل
به دو واقعیت مثبت و منفی شد. حاصل این اعتقاد
به دو نوع "بود" می رسد: "بود تام" و "بود آمیخته
با نبود". این عقیده با نظریه^۷ ماده و صورت ارسطو
کاملاً تطبیق می کند و با قول افلاطون در آنجا که
می گوید وجود واقعی بر ماده تحمیل شده و ماده را
وسیله ای برای تعین خویش قرار داده یکی است و

این چیزی نیست جز انفعال محض و امکان قبول
صورت. نبود (عدم) آنست که با صورت هیچ پیوستگی
نداشته باشد.

بنابراین آنچه ما بدان گیهان یا عالم نام
می دهیم آمیزه ای از بود و نبود است. حقیقت نیکی
و زیبایی پیرایه های وجودند که حداکمل آنها تنها
در وجود محض یافته می شود، اما در جهان با
متضادهای خود که وجود منفی دارند آمیخته اند.
این عقیده^۸ یونانی را صوفیان برای تبری از اتهام
به "پانته ایسم" اتخاذ کرده اند، بی آنکه عقیده^۹
اصلی خویش را که وجود واقعی فقط یکی است و آن
به خدا تعلق دارد و انهاده باشند (۱۱)
صیاد همو صید همو دانه همو

ساقی و حریف و می و پیمانان همو
بدین لحاظ کسانی چون قیصری و صدرالدین
فونویوی قائل به وحدت وجود و کثرت موجود شده اند،
بدین طریق که گویند:

درست است که وجود واحد است و ذومراتب
و هم شرح فیض حق و وجود واجباند و یک وجود
است که سرتاسر عالم را فرا گرفته و وجود دریای
بیکران و موجودات همه امواج اویند و امواج عین دریا
و در عین حال خود موجودند و لو به وجود تبعی،
پس وجود واحد و موجود متکثر است (۱۲).

هر بوی که از مشک قرنفل شنوی

از سایه آن زلف چو سنبل شنوی

چون نغمه بلبل آری گل شنوی

(۱۳)

هم گل گوید گر چه ز بلبل شنوی

بدین ترتیب در مباحث وحدت وجودی سخن از

کثرت پیش آمد؛ ولی همانطور که از اقوال منقول

بر می آید هیچکدام کثرت را مانع وحدت ندیده اند

و یا به عبارت دیگر کثرت مانع وحدت نیست و

وحدت و کثرت دو مفهوم متضاد نیستند.

هنر چیست؟

قبل از آنکه به وحدت در هنر بپردازیم ناچار

خواهیم بود تعریف امروزی هنر را بدانیم.

تاکنون تعاریف بسیاری برای هنر شده (۱۴)

و نظریات گوناگونی درباره وظیفه هنر ابراز گشته

است.

تولستوی می گوید:

"هنر که کارهای عظیم ملل و حیات بشری را

فرومی خورد و عشق میان انسانها را معیوب می سازد

نه تنها چیزی نیست که روشن و مستدل و تعریف

شده باشد، بلکه از جانب دلدادگان خویش نیز

چنان ضد و نقیض تقیم گردیده است که مشکل بتوان

گفت در حقیقت مقصود از هنر، مخصوصاً "منظور از

هنر خوب و مفید، هنری که به نام وی می توان

قربانیهای کنونی را داد، چیست." (۱۵)

تولستوی فکری را دنبال کرد که بعدها به

اندیشه هنر در خدمت مردم و هنر در خدمت اجتماع

منتهی شد، در برابر کسانی که دنیا را فوق بشر

و مردم عادی به حساب می آوردند و معتقد بودند

که هنر تنها در خدمت هنر و برای هنر است.

می گفتند: احساس هنرمند، انحصاری است

و برای گروه معدودی قابل فهم است. با توجه به همین

۸- عرفان مولوی تألیف دکتر خلیفه عبدالحکیم -

ترجمه احمد محمدی - احمد میر علایی ص. ۱۹۷

۹- زیاد و کم چیزی نیست جز خدا و نیست جز وحدت

وحدت‌هایی (به نقل از حاشیه کتاب خطی التمهید

فی شرح قواعد توحید - از مصنفات صائِن الدین

اصفہانی)

۱۰- غیاث اللغات ج ۲ ص ۵۱۲ تصحیح محمد

دبیر سیاقی.

۱۱- عرفان مولوی ص ۱۹۷-۱۹۸

۱۲- فرهنگ دهخدا به نقل از شرح مقدمه قیصری

۱۳- نویسنده این مطلب سرایندگان اشعار فارسی

و عربی منقول را نمی شناسد.

۱۴- به مقاله دکتر هزاوه‌ای در همین شماره رجوع

فرمایید.

۱۵- هنر چیست اثر تولستوی - ترجمه کاوه دهگان

ص ۱۱۰

افکار است که تولستوی اظهار می‌دارد :

" مضامین هنر آئینده فقط احساساتی خواهد بود که آدمیان را به سوی اتحاد جلب کند و یاهمان احساساتی که هم اکنون آنها را متحد می‌سازد . شکل‌هنرنیز چنان خواهد بود که دردسترس همه انسانها باشد . از اینرو آرمان "کمال" آئینده ، در انحصاری بودن احساس ، احساسی که فقط برای گروه معدودی قابل فهم است نخواهد بود ؛ بلکه برعکس در عمومی بودن آنست . " (۱۶)

لیکن باید دانست که با توجه به مقتضیات زمان و پیشرفت علوم و تأثیری که علوم مآلاً بر هنر داشته و خواهند داشت تعاریف گذشته امروزه اعتباری ندارند و از برخورد دو اندیشه "هنر برای هنر" و "هنر برای اجتماع سنتزی پدید آمد که در این سنتز مفهوم هنر در دوران اخیر مستتر است .

مرحوم دکتر هشترودی در این مورد می‌گوید :
" مایه هنر احساس هنرمند است و از این جهت ذهنیت هنر مسلم به نظر می‌رسد . بدین معنی که هنر با عالم درونی هنرمند بیشتر ارتباط دارد تا با عالم خارج . همراهی و همعنائی اندیشه و احساس برای هنرمند یک نوع منطق خاص ایجاد می‌کند که فعالیت هنری او را از سایر فعالیت‌های حیاتی وی ممتاز می‌سازد و از همین جا می‌توان دریافت که بحث‌هایی از قبیل " هنر برای هنر " یا " هنردر

خدمت اجتماع " و طبقه بندی‌هایی از قبیل سبک‌های " رمانتیک " و " کلاسیک " و " سمبولیک " تا چه میزان اعتباری و دلخواه خواهد بود . " (۱۷)
به بیان دیگر می‌توان هنر را به روزگار خود چنین تعریف کنیم :

در طبیعت عوامل و پدیده‌هایی هست که به دست بشر ساخته نشده‌اند . تنها درک وجودی آنها ساخته و پرداخته ماست . مثل ستارگان ، دریاها و میکروبها . پدیده‌هایی در طبیعت هست که انسان در آن دخالت می‌کند مانند درختی که به میل باغبان شکل می‌گیرد . لیکن هنرها ساخته ذهن و دست بشر است و بشر از آن استفاده می‌کند و آنرا مورد تحسین قرار می‌دهد و گاهی نیز از آن نفرت پیدا می‌کند .

همانطور که در علم جدید زمان و مکان و ماده به صورت تجربی قابل تفکیک نیستند هنر نیز در تعریف جدید از خالق هنر ، تکنیک هنر و ناظر بر هنر تشکیل می‌شود و این هر سه عامل غیر قابل تفکیک باید وجود داشته باشد تا یک اثر هنری پدید آید .

بدون در نظر گرفتن خصوصیات و شخصیت روانی و جسمانی خالق هنر و همچنین بدون در نظر گرفتن خصوصیات و شخصیت روانی و جسمانی کسی که هنر برای اوست (ناظر هنر) و بدون در نظر گرفتن

تکنیکی که یک اثر هنری را پدید آورده، بررسی هنر امکان ندارد و توجه به هر کدام از این عوامل به تنهایی عملی غلط و بیهوده است.

اگر خالق هنر نباشد اثری به وجود نخواهد آمد و اگر تکنیک هنر نباشد آن اثر نمی‌تواند با ناظر (شنونده یا بیننده) ایجاد رابطه کند و اگر ناظر هنر نباشد آن اثر در وجود خالق آن دفن خواهد شد.

به این ترتیب همانطور که علم با تمام فرضیات و تجربیات و محاسبات به گونه‌ای یک پدیده رفتار و خصوصیات انسانی پذیرفته شده است، هنرها نیز یک چنین پدیده‌هایی هستند.

در مورد اینکه همه علوم و هنرها پدیده‌هایی انسانی هستند در گذشته نیز بدان توجه شده بود، از جمله پروتوگراس حکیم سقسطایی یونان می‌گوید:

میزان همه چیز انسان است و هیچ موضوعی به قدر خود انسان شایسته تحقیق و مطالعه نیست. (۱۸)
لیکن باید دانست که در گذشته با وجود آنکه اعتبار انسانی ملحوظ بود علوم و هنرها و حتی خصوصیات انسانی را به صورت جداگانه، مورد بحث قرار می‌دادند.

مثلاً "از حافظه یا هوش نوعی سخن می‌گفتند که گویی این امور انسانی در خارج از وجود انسان قرار دارد و این گونه تعاریف منتج از عقاید ارسطو بود.

لیکن امروزه نه تنها در هر یک از این مباحث انسان مطرح است بلکه وجود انسانی عامل اصلی و اساسی است تا بدین حد که اگر شیئی را بخواهیم اندازه‌گیری کنیم باید به مسائل زیر توجه کنیم: ۱- هدف از اندازه‌گیری چیست؟ ۲- وسیله اندازه‌گیری کدام است؟ ۳- طرز به کار بردن آن وسیله چگونه است؟ و بالاخره ۴- شخص اندازه‌گیر کیست؟ در حالیکه در گذشته فقط وسیله اندازه‌گیری

و طرز به کار بردن آن مطرح بود و احیاناً "هدف در این دو عامل مستتر می‌شد، ولی سخن از شخص و شخصیت اندازه‌گیر مطرح نبود.

این تعریف که هنر یک پدیده انسانی است و از انسان صادر می‌شود و برای انسان است، به همه گفتگوهای گذشته پایان داده است تا شاید روزگاری دیگر سخنی تازه در این مورد باب شود.

وحدت در هنر

اینکه که شناختی نسبی به هنر و تعریف امروزی آن یا قتهایم وحدت را در هنر دنبال کنیم.

۱۶- همان کتاب ص ۲۷۳

۱۷- جهان‌اندیشه دانش و هنر (مجموعه مقالات دکتر محسن هشترودی) ص ۵۰ و ۶

۱۸- حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب تألیف دکتر مهدی ابوسعیدی ص ۷۵

بدین نکته اشاره رفت که یک اثر هنری باید از تکنیک برخوردار باشد. تکنیک یا روش انجام یک کار هنری، مجرداتی را در بر می گیرد. مثل ریتم، سبک، ترکیب و ... و وحدت.

تعاریفی از وحدت قبلاً آورده ایم بدون آنکه نظریه قاطعی در مورد تعریف کلمه "وحدت" بیان شود. شاید بررسی وحدت از دیدگاه هنر بدین پرسش که وحدت چیست پاسخ مقتضی بدهد.

همانطور که ذکر شد معنی کلمه "وحدت" و شاید شایسته ترین معنی آن از میان معانی متعددی که فرهنگ نویسان نقل کرده اند "یگانگی" است و این یک امر نسبی است.

یگانگی واقعی وجود ندارد مگر آنکه بتوانیم به ساختمان یک هسته مجزا یا تم آن برسیم که امروزه خود آنها نیز به ذرات کوچکتری قابل تقسیم می باشند.

بر خلاف تعاریف جدید که وحدت مطلق و حقیقی را نمی پذیرد در فلسفه قدیم وحدت حقیقیه چنین تعریف شده است:

وحدت حقیقیه: "وحدت را تعریف کنند به چیزی که منقسم نشود در امور مشارکه در ماهیت آن و هر گاه به هیچ وجه قابل تقسیم نباشد آنرا وحدت حقیقیه نامند چون وحدت واجب و وحدت نقطه." (۱۹)

در هنر هنگامیکه سخن از وحدت است طبیعی

است که به وحدت وجود واجب که امری ماوراء الطبیعه است فکر نمی شود، بلکه وحدت آثاری که مخلوق دست و فکر بشری است مطرح است و مقصود ترکیب اشیا، مجتمع کردن اشیا و تلفیق کردن اشیا (۲۰) است به صورت گروههایی که بتوانیم بر آنان کیفیت یگانگی را "نسبت" دهیم. کلمه کلید و راهنما در این بحث همان "نسبت دادن" است.

بنابراین تعریف شناخت وحدت در هنر از این امر آغاز می شود که در ترکیب (کمپوزیسیون)، وحدت وجود ندارد بلکه وحدت را ما به ترکیب نسبت می دهیم. بدین سبب اصل اول در مورد وحدت، شناختن ذات و طبیعت و عمل هر یک از اجزاء یک ترکیب و خود ترکیب خواهد بود اعم از اینکه این ترکیب یک ساختمان، یک آهنگ، یک نقاشی، یک مجسمه یا یک شعر باشد.

برای پذیرش وحدت یک ترکیب باید وظیفه اجزاء و درستی تلفیق آنها را به منظور ایجاد یک نتیجه کلی دانست و تشخیص داد. بدون این شناخت ما به ترکیب، نسبت وحدت نمی دهیم و یا از نظر ما در آن اثر وحدت وجود ندارد.

یک مسجد را در نظر بگیریم. این بنا ترکیبی از رواق، آستانه، صحن، شبستان، محراب، گلدسته، گنبد، در، ستون و پنجره ... است که مجموعاً وحدت یک مسجد را ایجاد می کند.

مابه اقتضای مسلمان بودن و یا شناخت اسلام
وسایقه، ذهنی که از مسجد داریم جای هر کدام از
این عوامل و علت وجودی و چگونگی استفاده از آنها
را می‌شناسیم.

حال اگر محراب در قبله مسجد نباشد و یا
بر دیوار نقشهای کلیسایی ببینیم خواهیم گفت
ساختمان این مسجد غلط و یا عوامل اضافی و بیگانه
در ساختمان آن به کار رفته و خلاصه کلام ساختمان
این مسجد عاری از وحدت است.

یا از ترکیب چهار دست و پا، یک بدن، یک
دنبه، دو چشم، دو گوش، یک بینی و دو شاخ
حیوانی چون گوسفند در نظر ما مجسم می‌شود. اگر
مجسمه ساز یا نقاشی با هنر خود این ترکیب را به
وجود آورد، وحدت یک گوسفند را مجسم ساخته
ولی اگر به جای شاخ قوچ، شاخ گوزن باشد و به جای
دنبه، دم گاو، خواهیم گفت این شاخ و دم موجب
عدم وحدت تصویر یا مجسمه شده است
به عبارت دیگر:

دریک اثر هنری عنصر بیگانه موجب نقص و یا عدم
وحدت می‌شود.

کمبود عناصر اصلی که ذهن ما با آن آگاهی
دارد نیز در وحدت "خلل" ایجاد می‌کند؛ لیکن
نقصی را که عنصر بیگانه موجب می‌شود به وجود
نمی‌آورد. فی‌المثل مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان

در حالیکه برخلاف همه مساجد گلدسته ندارد لیکن
از وحدت آن کاسته نشده و با کمبود یکی از عناصر
اصلی مساجد اسلامی باز هم دارای وحدت است.
یا اگر در همان مجسمه گوسفند یک شاخ کم داشته باشد،
آن مجسمه به عنوان یک قوچ شاخ شکسته باز دارای
وحدت است.

لیکن همیشه اینطور نیست. کمبود عناصر اصلی
به وحدت مورد نظر لطمه می‌زند چنانکه اگر مسجدی
محراب نداشته باشد آن مسجد وحدت ندارد.

در اینجا اصل دیگری در وحدت هنری مورد
توجه قرار می‌گیرد و آن "قرینه" است.

ماسطحی را که بر پایه یا پایه‌هایی قرار داشته
باشد "میز" می‌شناسیم، این سطح خواه مدور باشد،
خواه مربع و خواه مستطیل و یا شکلی نامنظم داشته
باشد. اگر یک پایه باشد و یا چند پایه فرقی نخواهد

۴۹ - فرهنگ دهخدا به نقل از: کشف اصطلاحات

الفنون.

۲۵ - این تعریف در مورد وحدت در معماری است
در هنرهای دیگر، مثلاً در موسیقی می‌توان به
جای "اشیاء"، "اصوات" را در این تعریف
گنجانید و یا در نقاشی می‌توان به جای "اشیاء"،
"رنگها" را به کار برد.

موسیقی و رنگها
صفحه ۴۷

داشت و در هر حال به قرینه ذهنی آنرا می دانیم و از نظر ما وحدت دارد .

ولی اگر به شیئی برخورد کنیم که برای ما تا زگی داشته باشد و آنرا "عجیب" بیابیم در مراحل اولیه این شیئی در نظر ما بدون وحدت جلوه می کند ؛ لیکن ادراک ما که قابلیت درک پدیده های نور را دارد به زودی آنرا می شناسد و برای آن وحدت قائل می شود .

روزی که برای اولین بار اتومبیل به میان مردم آمد ، از نظر تماشاگران کالسکه می بود که اسب نداشت و طبعاً "کمبود عناصر اصلی یک کالسکه در آن احساس می شد و عاری از وحدت بود ؛ لیکن به زودی اتومبیل برای خود در ذهن مردم وحدتی خاص پیدا کرد و بعدها هر مدل اتومبیل که به بازار آمد به قرینه ذهنی اتومبیل بود .

اصل سوم وحدت در هنر از اینجاست می شود که هنرمندی باید در ایجاد یک پدیده هنری هدفش برای ناظر و تماشاگر اثر کامل "مفهوم باشد و تا زمانی که این تفاهم پیدا نشود آن اثر از نظر بیننده وحدت نخواهد داشت ؛ چنانکه مجسمه خدایان هندی با دستهای متعدد از نظر بیننده عادی دارای عنصر اضافی و عاری از وحدت است و برای ناظر آگاه به مقصد هنرمند ، دارای وحدتی کامل .

اجزاء یک وحدت خود ممکن است به تنهایی

دارای وحدت باشند ؛ چنانکه در یک تابلوی نقاشی که انسان و درخت و منزلی را نشان می دهد به جز آنکه این ترکیب باید دارای وحدت باشد و هدف خالق آن برای ناظر کاملاً "مفهوم باشد ، اجزاء آن نیز هر کدام به تنهایی باید دارای وحدت باشند . بررسی این نوع وحدت در فلسفه قدیم به وحدت اضافه تعریف می شد :

وحدت اضافه : هر گاه چیزی آنگونه باشد که به امور متشابه در ماهیت منقسم نشود وحدت خواهد داشت و هر گاه چنین وحدتی به امور متخالفه با حقیقت آن منقسم گردد وحدت اضافی خوانده می شود . چون زید که منقسم می گردد به اعضاء و جوارح . (۲۱) .

به هر حال وحدت در هنر با شناخت ذات و طبیعت و عمل اجزاء اثر و آشکار بودن هدف خالق اثر و عدم وجود عنصر بیگانه در اثر به قرینه ذهنی "ناظر بر هنر" ایجاد می گردد و همانطور که اشاره رفت یک امر نسبی است نه قطعی .

حال که مفهوم وحدت تا اندازه ای روشن شد باید دید که وحدت یک ملت در چیست . در اینجا ضرور می نماید که تعریفی از ملت در دست داشته باشیم .

ملت :

ملت در لغت پیروان یک دین ، گروه مردم ،

قوم و مجموعه افراد یک کشور (۲۲) معنی شده است و مفهوم رایج امروزی از کلمه «ملت معنی اخیر آن است. اما مکاتب مختلف فلسفی درباره «ملت نظریات گوناگونی دارند:

آنارشیتها برای ملت وجودی جدا و خارج از افرادی که ملت را تشکیل می دهند قائل هستند و اصولاً «مخالف وجود ملت به تعاریف متداول هستند و ملت را صورتی از اجتماعات بشری می دانند که در اثر دیگر گونیهای اجتماعی برای بشر و اقوام مختلف پیش آمده است. به اعتبار تعاریف آنها انسان فردی از افراد بشر است نه مخصوص و منحصر به یک ملت و یک جامعه خاص به معنی ملت.

طرفداران اصالت عقل عقیده دارند همانگونه که حاکمیت ملی و جامعه بشری بر وفق یک پیمان و قرارداد تعیین می شود و آراء مردم در این مسئله دخالت دارد، ملت نیز قائم به مردمی است که آن را به وجود آورده و تشکیل می دهند.

جمعی نیز به نظریه «تصادف و اتفاق معتقدند و می گویند ملت زاده و مولود اتفاق و عوارض خارجی است مانند علل تاریخی مختلف، سیاست پادشاهان یا ملوک حکومتهای سلطنتی قدیم و نظایر آن.

به هر حال در زمانی که ما زیست می کنیم وجود ملتها واقعیتی است که آنرا لمس می کنیم و این ملتها بایکدیگر شقوق اختلاف و وجوه تمایز بسیار دارند.

و این وجوه تمایز در همه شئون زندگی ملتها متجلی است و طبیعی است که در جامعه فعلی بشری، ملتی می تواند دوام و بقا داشته باشد که در بین خود وجوه اشتراک مشخص و معینی احساس کند و به عبارت دیگر از وحدت ملی برخوردار باشد.

وحدت ملی

در مورد اینکه چه عاملی می تواند وحدت را در یک جامعه تأمین کند باز نظریات گوناگون وجود دارد.

جمعی معتقدند که وحدت نژادی می تواند عامل اساسی باشد، عده ای قلمرو جغرافیایی و مرزهای سیاسی را عامل وحدت می دانند، گروهی به وحدت زبان در یک ملت توجه می کنند و جمعی به وحدت دین، عده ای وحدت منافع و مصالح را مطرح می سازند و برخی وحدت نهادهای اجتماعی را و بالاخره عده ای به وحدت فرهنگ به معنی عام آن توجه دارند.

وحدت نژادی، صاحبان این نظریه ملت را پدید آمده از یک وحدت نژادی می دانند. تصور نژاد مشترک برای وجود یک ملت از زمان بسیار قدیم در آثار مورخان و فیلسوفان و سیاستمداران و شاعران

۲۱ - فرهنگ دهخدا به نقل از: کشف اصطلاحات

الفنون

۲۲ - فرهنگ معین ص. ۴۳۳۶

اقوام متمدن مطرح شده است؛ در حالیکه امروزه مسلم شده که نژاد یک امر زیستی است و تأثیر محیط زیست بر آدمی است. چه بسا ملت‌هایی که در طول قرون وحدت و یکپارچگی داشتند لیکن به سبب تأثیرات محیط زیست نژادشان گونه‌گون و متفاوت شده است؛ چون کشور خودمان که مردم شمال کشور با مردم جنوب از لحاظ نژادی تفاوت‌های آشکار دارند ولی به هر حال همه خود را از یک ملت می‌دانند. اگر بخواهیم نژاد را عامل تشکیل ملت به حساب بیاوریم باید قبلاً "بدانیم نژاد چیست و اگر بدانیم نژاد تأثیر محیط زیست است و نژاد پرستی بنیان علمی ندارد طبعاً" این عامل را عاملی غیر مؤثر خواهیم شناخت گرچه هنوز سیاستگرانی در جهان وجود داشته‌باشند که عامل نژادی را وسیلهٔ مطامع خود قرار دهند.

قلمرو جغرافیایی و مرزهای سیاسی: این عامل از دیرباز مورد توجه بوده است و اغلب فلاسفه به اهمیت آن توجه داشته‌اند ولی باید دانست که قلمرو جغرافیایی بسیاری از ملل به علت کوچکی و جنگ‌ها تغییر پذیر است و مرزهای سیاسی در بسیاری مواقع مرزهای تحمیلی است و در روزگار کنونی ملت‌هایی را می‌شناسیم که سیاست ابر قدرتها بین آنها مرزهایی پدید آورده در حالیکه نتوانسته است از یک ملت دو ملت بسازد. اگر قلمرو جغرافیایی و

مرزهای سیاسی در شرایط عادی پدید آمده باشد این عامل تأثیر دارد و اگر در شرایط غیر عادی به وجود آمده باشد این عامل نمی‌تواند مؤثرتر باشد و به هر حال عامل قلمرو جغرافیایی و مرزهای سیاسی عاملی است کم تأثیر.

زبان مشترک: وحدت زبان همیشه در زندگی یک ملت مؤثر بوده و در تفهیم و تفاهم و نزدیکی افراد نقش اساسی بازی می‌کرده است لیکن وحدت زبان همیشه موجب وحدت ملت‌ها نمی‌شود؛ چه این وحدت ممکن است یک وحدت قهری (۲۳) باشد یعنی ملتی فاتح زبان خود را به ملت مغلوب تحمیل کرده باشد.

مادام که این ملت مغلوب با زبان تحمیلی احساس بیگانگی کند این وحدت تأثیری در سرنوشت او نخواهد داشت ولی آنگاه که این زبان جزء فرهنگ آن ملت قرار بگیرد ممکن است مؤثر واقع شود.

در حالیکه امروزه در امریکای لاتین ملت‌های مختلفی را می‌بینیم که زبان مشترک دارند لیکن وحدتی بین آنها نیست یا زبان انگلیسی در بسیاری از کشورها زبان رسمی است در حالیکه این زبان نتوانسته است در بین این ملل ایجاد وحدت کند. از سوی دیگر کشوری چون هندوستان با پراکندگی زبان از وحدت ملی برخوردار است اما در کشوری مثل ایران زبان فارسی دری یکی از عوامل وحدت و

یکپارچگی ملت ایران در طول قرون و اعصار بوده است . (۲۴) .

به هر حال نقش زبان تأثیر دار دولی عمومیت و کلیت ندارد .

وحدت دین : یکی از معانی ملت همانطور که ذکر شد پیروان یک دین است و این به اعتبار تعاریف گذشتگان از ملت است . وحدت دینی حالتی چون وحدت زبان دارد یعنی ممکن است دین قهرا " به ملتی تحمیل شده باشد و مادام که این دین در فرهنگ آن ملت جایگزین نشده است نمی تواند منشاء اثری باشد ؛ اما ملت های امروزه پیرو یک دین مشترک هستند به انکاء دین نتوانسته اند وحدتی ایجاد کنند . مثل عیسویان و مسلمانان ؛ لیکن اگر پیروان قوم یهود با همه پراکندگی ، وحدتی دارند بدان دلیل است که دین این قوم دینی نیست که توسط مبلغان گسترش پیدا کند بلکه دینی

است متعلق به همان قوم یهود و دلیل وحدت این قوم را صرفاً "نباید در دین آنها جستجو کرد ، بلکه بستگی های قومی و فرهنگی دیگر هم چنین وحدت مصالح و منافع و بازیهای سیاست را نباید از نظر دور داشت .

از سوی دیگر ملت هایی چون مردم هند با پراکندگی مذهب نتوانسته اند وحدت خود را حفظ کنند .

و به هر حال دین نیز چون زبان در ایجاد وحدت ممکن است مؤثر باشد ولی عمومیت و کلیت ندارد .

وحدت منافع و مصالح : این عامل همیشه در اجتماعات مؤثر بوده است و حتی امروزه همه چیز را با عامل مادی تخمین می زنند ولی عامل اقتصادی با همه تأثیرش برای تشکیل یک ملت کافی نیست . وحدت منافع نظامی و سیاسی ممکن است برای محدوده های از زمان اقوامی را با یکدیگر جمع کند و وحدتی ظاهری پدید آورد ، چنانکه اروپای غربی در قبال آلمان هیتلری و یا عربها در قبال اسرائیل به ظاهر به چنین وحدتی دست یافته اند ؛ لیکن پس از شکست هیتلر اروپای غربی بازار آن یکپارچگی و وحدت بیرون آمد و اگر امروزه گهگاه به مظاهری از وحدت در اروپای غربی (چون بازار مشترک) بر خورد می کنیم باز به علت وجود

۲۳ - وحدت قهری وحدتی که مردمان را به قهر و غلبه کسی حاصل شود چنانچه نوکران سلاطین را که به ظاهر به حکم حاکم متفق و متحد باشند (غیبات اللغات ج ۲ . ص ۵۱۲ تصحیح محمد دبیر سیاقی)

۲۴ - به مصاحبه استاد ذبیح الله صفادرهمین شماره رجوع فرمایید .

حریف تازه نفسی است که در شرق اروپا قد علم کرده است و عربها نیز پس از صلح با اسرائیل یا شکست آن کشور مجدداً "به همان پراکندگی که دچارش بودند ماند و هنوز هم هستند گرفتار خواهند شد .

وحدت نهادها . بعضی از فلاسفه تأثیر تاریخ و تشکیل خانواده‌ها و سلسله‌ها و افراد را عامل تشکیل ملت دانسته‌اند البته وجود اشخاص ، خانواده‌ها و سلسله‌ها در تشکیل ملت‌های جدیدی اثر نیست و این خانواده‌ها و سلسله‌ها دولت‌هایی به وجود آورده‌اند که کمابیش موجد نهادهایی بوده‌اند و باید توجه کرد که یک سلسله عوامل در ضمن همین نهادها از تعلیم و تربیت گرفته تا قوانین اخلاقی و دینی موجب می‌شود که مردم همسانی و هماهنگی پیدا کنند ؛ ولی این تنها عامل نیست ، به طوریکه در یونان قدیم کسی نتوانست مدینه‌های متعدد را به کشور واحدی تبدیل کند و یا امروزه کمونیسم نتوانست ملت‌های گوناگون را به صورت یک ملت واحد در آورد .

وحدت فرهنگ . از ارکان مهم ملیت و وحدت فرهنگ است . آنچه را که به نام فرهنگ موجد ملت و موجب وحدت آن و رکن اساسی تشکیل آن می‌دانند عبارتست از یک سلسله عوامل و ترکیبی از عوامل مختلف که به صورت اجماع منتج به ایجاد فرهنگ یک ملت می‌شود . این عوامل عبارت است از

آداب و رسوم ، سنن ، عوامل تاریخی ، جغرافیایی ، سیاسی ، حقوقی ، زبانی و ادبی و نهاد‌های مختلف . ارنست رونالد فرانسوی می‌گوید : " ملت عبارتست از ترکیب و معجون عوامل مادی و معنوی که باید جمع و اضافه شوند و با یک اراده و خواست عمومی ملتی را به وجود آورند . وجود عوامل به تنهایی برای تشکیل ملت کافی نیست ، باید اراده یا خواست عمومی باشد تا ملتی را به وجود آورد . " (۲۵)

این اراده و خواست زاییده فرهنگی است که به میراث به قومی رسیده و اگر ملتی توانسته باشد فرهنگ‌های وارداتی را در فرهنگ بومی خود مستحیل کند ، توانسته است به زندگی خود ادامه دهد و اگر در فرهنگ ملل دیگر فرهنگ خود را گم کرده باشد ملیت خود را نیز از دست می‌دهد . چنانکه مردم شمال آفریقا و سوریه فرهنگ قدیم خود را در فرهنگ عرب گم کرده‌اند و امروزه جز ملل عرب به حساب می‌آیند ؛ لیکن ایرانیان توانستند فرهنگ اسلامی را با فرهنگ بومی خود منطبق کنند و آنرا در فرهنگ ملی خویش مستحیل سازند و بدین سبب با همه برداشتهایی که از فرهنگ اسلامی داشته‌اند ملیت خود را فراموش نکرده‌اند .

وحدت ملی از دیدگاه هنر

نقطه نظرهای ما در این بحث روشن شده و اینک به بیان نتیجه‌ای می‌رسیم که گمان نمی‌رود

این نتیجه از نظر تیز بین خواننده مخفی مانده باشد .

گفتیم که عامل اصلی وجود یک ملت فرهنگ آنست و نیز گفتیم که در یک اثر هنری عنصر بیگانه موجب نقص و عدم وحدت است . این سخن را می توانیم بر مسئله وحدت ملی بدین گونه منطبق کنیم که وجود هر عنصر بیگانه در فرهنگ یک قوم موجب نقص و عدم وحدت ملی آن قوم است .

این عنصر بیگانه می تواند در ظواهر زندگی باشد ، می تواند در اندیشه ها و افکار باشد ، می تواند در ابزار و وسایل باشد و به هر حال هر چه هست بیگانه است و موجب عدم وحدت .

سخن در این نیست که ملتها باید این عناصر بیگانه را کاملاً " طرد کنند ؛ بلکه سخن در اینست که آنچه از این عناصر با زندگی ملتها - با زندگی امروزی ملتها - سازگاری ندارد طردش ضروری است ؛ لیکن آنچه مورد نیاز است باید در فرهنگ اقوام و مللی که آنرا به ناچار پذیرفته اند مستحیل گردد و رنگ و بوی ملی آن قوم ، فرهنگ و ارداتی را قوام گیرد .

این تعصب است که اگر ملتی بگوید : همه آنچه که ما داریم از آن خود ماست و فرهنگ ملتی دیگر در ما تأثیر نداشته است . تاریخ زندگی همه ملتها حاکی از تأثیرات و اثرات فرهنگی از یکدیگر و بر یکدیگر

است که از راه تجارت ، روابط ملتها ، گسترش عقاید و ادیان و فتحها و شکستها حادث گردیده است . در این تأثیرات و اثرات ملتهایی که فرهنگی ناتوان داشته اند در میان ملل دیگر نابود و فراموش شده اند لیکن اقوامی که فرهنگی غنی ، پویا و زاینده داشته اند توانسته اند آثار فرهنگی و ارداتی را در فرهنگ خود محو سازند .

در وحدت هنری وضوح مفهوم هدف هنرمند را اصل و اساس دانسته ایم . مطابقت این اصل در وحدت ملی و یا به عبارت بهتر ، دیدگاه دیگر هنرمند در مورد وحدت ملی وضوح هدفها و آرمانهای یک جامعه است .

اگر در جامعه ای هدفهای ملی آن روشن باشد می توان آن جامعه را دارای وحدت دانست و اگر هدفها پراکنده و یا نامشخص باشد از دیدگاه هنر و هنرمند وحدتی در آن ملت نیست .

۲۵ - وحدت ارادی واحد دانستن خدای تعالی را یعنی مسلمان شدن به اعتقاد خود و اراده خود از گفته انبیاء و بعضی چنین نوشته که یک دل بودن مردمان به اراده خودها (شان) بالاچار چنانچه تابعان انبیاء را باشد . (غیاث اللغات ج ۲ ص ۵۱۲ تصحیح محمد دبیر سیاقی)

ولی به هر حال همانطور که وحدت در هنر نسبی است وحدت یک ملت نیز امری است که بدان ملت نسبت می دهیم و این نسبت با قرینه‌های ذهنی مشخص می شود. بدین جهت اگر شناختی از فرهنگ جامعه‌ی باشد و کاربرد آن فرهنگ نیز در سطح گسترده‌ی در همه افراد آن جامعه دیده شود و همچنین اگر نهاد‌های اجتماعی و هدفها و آمال ملی آن قوم به وضوح درک شود در آن جامعه به قرینه ذهنی که از تاریخ ملل داریم وحدت موجود است. ولی چه بسا که به علت عدم درک فرهنگ قومی یا عدم وقوف به هدفها و آمال ملتی حکم به عدم وحدت دهیم در حالیکه حقیقت غیر از این باشد.

تأثیر وحدت ملی در هنر

قبلاً" به این نکته اشاره رفت که اساس کار هنرمند احساس اوست و از این جهت ذهنیت هنر مسلم است یا به گفته دیگر:

"هنر، نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه یا تأکید بر کیفیت." (۲۶)

اگر بخواهیم خط سیر احساس یک هنرمند را

در یک اثر هنری بررسی کنیم به سه نتیجه می توانیم برسیم: ۱- احساس هنرمند معطوف به هدف و مقصد می تواند باشد. این هدف امکان دارد یک اندیشه سیاسی، یا یک اندیشه اجتماعی و فلسفی باشد. ۲- احساس هنرمند ممکن است معطوف به مسائل

موروثی و سنتی و فرهنگی او باشد. ۳- ممکن است احساس هنرمند احساسی آتی و نتیجه، تأثر و بیداری ذهن او باشد.

لیکن صرف نظر از آنکه احساس در هر سه این موارد مشترک است روابط پنهانی دیگری در این سه احساس وجود دارد. مثلاً "اگر اثر یک هنرمند نتیجه تأثر ذهن اوست این تأثر طبیعتاً با تفکرات قبلی او، محیط زیست او، فرهنگ و سنت‌های جامعه او بستگی دارد و همچنین عقاید و افکار او طبعاً "موجد عواطف خاصی در وجود او گردیده که در این تأثر کاملاً" مؤثر است. بدین جهت وحدت ملی که مظاهر آنرا ما در فرهنگ یک ملت شناخته و دریافته‌ایم از عواملی است که تأثیری واضح در آثار هنرمندان یک ملت باقی می گذارد و اگر ما بخواهیم این تأثیر را دقیقاً" در آثار یک دوره پیدا کنیم ناچار خواهیم بود باز سخن از مجردات آثار هنری به میان آوریم و در آثار هنری سبک، ریتم، تناسب، ترکیب، مقیاس و ... را بررسی کنیم.

سبک

درست است که هر انسانی برای خود جهانی خاص است و رفتار و حرکات، طرز سخن گفتن او با دیگران فرق دارد و طبعاً" اگر هنرمند باشد آثاری که خلق می کند از آثار دیگران متمایز است لیکن بدان جهت که همه افراد یک دوره محصول یک

جامعه و یک تعلیم و تربیت و یک فرهنگ خاص هستند شایهتهای غیر قابل انکاری در رفتار و حرکات و طرز سخن گفتن و خلاقیت‌های ذهنی و یدی آنها وجود دارد.

این تشابه که متمایز از تشابهات سایر ادوار فرهنگی و تاریخی است " سبک " نامیده می‌شود و آنچه را که در هر زمینه هنری سبک می‌نامند چیزی جز این تشابهات یک دوره مخصوص نیست.

بدین جهت اگر وحدت ملی در جامعه‌ی حکمفرما باشد این تشابهات بیشتر است و اگر تفرقه و پراکندگی در جامعه‌ی رسوخ یا بدسبک‌های گوناگون به وجود می‌آید یا به عبارت دیگر مشابهت - موجود، گروه‌های متعددی پیدا می‌کند که وجوه تمایز بین این گروه‌ها فراوان است.

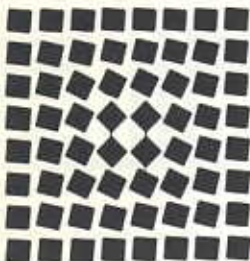
در بررسی آثار هنری گذشتگان هرگاه ما به دوره‌ی برخورد کنیم که وجوه تمایز بین آثار هنری بسیار باشد می‌توانیم حکم به عدم وحدت آن دوره دهیم چنانکه عکس این فرضیه نیز مصداق دارد. **ریتم**

در اینجا غرض آن نیست که تعریفی از ریتم در هنر به میان آید؛ لیکن به این بسنده می‌کنیم که ریتم جزئی از جریان زندگی است. چه در درکی که ما از دیدنیها و شنیدنیهای خود داریم عاملی از زمان وجود دارد که ابتدا در بین عناصر ترکیب کننده آنچه

مورد توجه ماست فاصله ایجاد می‌کند. بر عناصری که کمتر مورد علاقه ماست کمتر توجه می‌کنیم و با سرعت از آن می‌گذریم و بر عناصری که بدان عنایت داریم بیشتر توقف می‌کنیم. این فواصل زمانی که ممکن است با صوت، رنگ یا عناصر دیگر در ذهن ایجاد شود ریتم است. (۲۷) قبول این نکته که توجه یا عدم توجه ما در ریتم تأثیر دارد ذهن را به این مسئله معطف می‌سازد که ذهنیات، محیط زیست، فرهنگ، و حتی پیشرفت علوم و تکنولوژی در پیدا شدن ریتم‌های خاص کاملاً مؤثر است و بدین جهت است که ریتم موسیقی سیاهان آفریقایی با ریتم موسیقی مردم اروپا و یا ریتم موسیقی مردم مشرق زمین کاملاً متفاوت است.

درست است که ملتها تحت تأثیر فرهنگ یکدیگر امکان دارد در محدوده‌ی از زمان دل بستگی به ریتم‌های یکدیگر نشان دهند و حتی ممکن است که این دل بستگی در آثار هنری یک دوره تأثیری نمایان داشته باشد اما آنچه مورد گفتگوست اینست که

-
- ۲۶ - زمینه: جامعه‌شناسی اقتباس ۱. ح. آریان پور چاپ دهم (جیبی) ص ۹۵
- ۲۷ - گفتگوی درباره معماری - نوشته بوجین راسکین ترجمه محسن مهدوی ص ۴۶ الی ۵۲



آثار هنری هر قومی و مجردات آثار هنری (۲۸) در هر عصری تحت تأثیر فرهنگ آن جامعه است. اگر این فرهنگ تحت تأثیر فرهنگ دیگری بدانصورت فرار گیرد که همه افراد آن در خور شخصیت خود از این تأثیر پذیری بهره گرفته باشند باز در شکل وحدت فرهنگی و وحدت ملی آن جامعه خللی وارد نمی‌شود. لیکن اگر این تأثیر پذیری برگروهي بسیار و درگروهی کم و یا هیچ باشد آن وقت است که در وحدت فرهنگی و در وحدت ملی آن ملت خلل و خدشه وارد شده است و نیز اگر تأثیر پذیری بدان حد باشد که مظاهر فرهنگی ملتی را ناپود کند، آن وقت است که باید گفت، ملتی دیگر در گورستان تاریخ مدفون شده است و افرادش جزو ملت دیگری درآمده‌اند.

۲۸ - تأثیر فرهنگ در دیگر مجردات هنری از قبیل مقیاس، تناسب، اصالت کاملاً "مشهود است برای اجتناب از طول کلام از بیان هر یک از این مجردات خودداری شد. به عنوان مثال می‌توانید مقیاس را در زمینه "معماری ایرانی در مقاله" مردم واری در معماری ایران "چاپ شده در شماره ۲۴ مجله فرهنگ و زندگی به قلم مهندس کریم پیرنیا ملاحظه فرمایید. ۲۹ - در تعریف هنر، و وحدت هنری از کتاب "گفتگویی درباره معماری" اثر یوحین راسکین ترجمه محسن مهدوی از انتشارات آتلیه آرگانیک و سازمان انتشارات طرفه بهره برده‌ام.

سخن کوتاه، در هر اثر هنری عناصر ترکیب کننده آن و مجردات آن با ذهنیت هنرمند سروکار دارد و این ذهنیات و احساس بر خوردار از عوامل فرهنگی و تاریخی، محیط زیست، پیشرفت علوم و تکنولوژی جامعه‌یی است که هنرمند در آن زیسته. طبیعی است که فرهنگهای جوامع مختلف بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. اگر این تأثیر پذیری نتواند همگانی باشد، اگر این تأثیر پذیری فقط در گروههای خاصی از جامعه رسوخ یابد طبعاً "وحدت ملی آن قوم به گسستگی تبدیل خواهد شد و به هر حال آن وحدت یا این گسستگی در آثار هنری هر قوم متجلی است. (۲۹)